



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

کبری

در

منطق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب کبری در منطق

نویسنده:

میر سید شریف علی جرجانی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	کتاب کبری در منطق
۶	مشخصات کتاب
۶	تعریف معقول و محسوس
۶	فصل : تصور و تصدیق
۹	فصل : تصور و تصدیق ضروری و نظری
۱۰	فصل : تصورات
۱۰	فصل : معرّف و حجّت
۱۱	فصل : دلالت و انواع آن
۱۳	فصل : حقیقت و مجاز
۱۳	فصل : لفظ مفرد و مشترک
۱۳	فصل : لفظ مفرد و مرکّب
۱۵	فصل : جزئی و کلی
۱۹	فصل : حدّ و رسم
۲۰	فصل : تصدیقات
۲۰	اشاره
۲۰	فصل : قضایای حملیه و شرطیه
۲۲	فصل : قضایای ضروریّه و ممکنه
۲۳	فصل : عکس قضایا
۲۴	فصل : نقیض قضایا
۲۴	فصل : قضیه لزومیه و اتّفاقیه
۲۵	فصل : اقسام حجّت
۲۶	قیاس اقرانی و استثنائی
۳۰	درباره مرکز

عنوان و نام پدیدآور: کتاب کبری در منطق / میر سید شریف علی جرجانی

مشخصات نشر: دیجیتالی، مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اصفهان، ۱۳۹۸.

زبان: فارسی.

مشخصات ظاهری: ۲۳ صفحه.

موضوع: منطق

توضیح: کتاب «الکبری فی المنطق» یا «کبری در منطق»، نوشته ابوالحسن فخرالدین علی بن محمد حسینی جرجانی شیرازی، مشهور به میر سید شریف، به زبان فارسی در علم منطق می باشد. این کتاب متن منقح و مختصری به زبان فارسی در علم منطق است که با نثر قدیمی نگاشته شده است.

گفتنی است که این اثر به جهت ایجاز و اهمیت آن، مورد توجه طلاب علوم دینی قرار گرفته و سال ها به عنوان متن درسی در حوزه های علمیه و مدارس سنتی تدریس می شده است و بر آن شروح و تعلیقاتی متعددی نوشته شده است.

این کتاب در ضمن مجموعه «جامع المقدمات» می باشد.

ص: ۱

تعریف معقول و محسوس

بسم الله الرحمن الرحيم

بدان که آدمی را قوه ای است در آنکه که منقش گردد در وی صور اشیاء چنانچه در آینه، لکن در آینه حاصل نمی شود مگر صور محسوسات و در قوه مدرکه انسانی حاصل شود صور محسوسات و معقولات.

و محسوس آن است که به یکی از حواس پنجگانه که آن باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه است، مدرک شود.

و معقول آن است که به یکی از اینها مدرک نشود.

فصل: تصور و تصدیق

هر صورت که در قوه مدرکه انسانی که آنرا ذهن گویند حاصل شود یا تصور باشد یا تصدیق، زیرا که آن صورت حاصله

اگر صورت نسبت چیزی است به چیزی به ایجاب ، چنانچه گویی «زید کاتب است» یا به سلب ، چنانچه گویی «زید کاتب نیست» آن صورت حاصله را تصدیق خوانند. و اگر آن صورت حاصله غیر صورت نسبت مذکوره است آن را تصوّر خوانند. پس علم که عبارت از ادراک است ، منحصر شد در تصوّر و تصدیق.

فصل :

بعد از این معلوم می شود که نسبت چیزی به چیزی خواه به ایجاب و خواه به سلب بر سه وجه باشد :

یکی حملی چنانکه معلوم شد در مثال مذکور.

دوم اتّصالی چنانکه گویی «اگر آفتاب برآمده باشد ، روز موجود باشد» یا گویی «نیست چنین که اگر آفتاب برآمده باشد ، شب موجود باشد».

سیم انفصالی چنانکه گویی «این عدد یا زوج است یا فرد» یا گویی «نیست چنین که این شخص یا انسان باشد یا حیوان».

پس ادراک نسبت حملی و اتّصالی و انفصالی ، به ایجاب و سلب تصدیق باشد و او را حکم نیز خوانند و ادراک ماورای اینها تصور باشد.

فصل :

چون تصدیق، ادراک نسبت چیزی به چیزی است به ایجاب یا به سلب ناچار باشد او را از سه تصوّر :

اول تصوّر منسوب الیه که آن را محکوم علیه خوانند.

دوم تصوّر منسوب به که آن را محکوم به خوانند.

سیم تصوّر نسبت بین بین که آن را نسبت حکمیّه خوانند ، مثلاً در تصدیق به آنکه «زید قائم است ، ناچار باشد او را از سه تصوّر : یکی تصوّر زید که محکوم علیه است ، دوم تصوّر قائم که محکوم به است ، سیم تصوّر نسبت میان زید و قائم که نسبت حکمیّه است تا بعد از آن ادراک ، آن نسبت بر وجه ایجاب یا سلب حاصل شود. پس هر تصدیق موقوف باشد بر تصوّر محکوم علیه ، و تصوّر محکوم به ، و تصوّر نسبت حکمیّه ، لیکن هیچکدام از این تصوّرات ثلاثه در نزد اهل تحقیق جزء

ص: ۲

تصدیق نیست بلکه شرط تصدیق است.

فصل : تصور و تصدیق ضروری و نظری

بدان که تصوّر بر دو قسم است : یکی آن که در حصول وی احتیاج نباشد به نظر و فکر چون تصوّر حرارت و برودت و سیاهی و سفیدی و مانند آن و این قسم را تصوّر ضروری و بدیهی خوانند.

دوم آن که در حصول وی احتیاج باشد به نظر و فکر چون تصوّر روح و ملک و جنّ و امثال آن و این قسم را تصوّر نظری و کسبی خوانند.

و بر همین قیاس تصدیق نیز بر دو قسم است ، یکی ضروری که در حصول وی احتیاج به فکر و نظر نباشد چون تصدیق به آن که آفتاب روشن است و آتش گرم است و نظایر آن.

دوم تصدیق نظری که محتاج باشد به نظر و فکر چون تصدیق به آن که صانع موجود است و عالم حادث است و غیر آن.

فصل :

بدان که تصوّر نظری را از تصوّر ضروری و همچنین تصدیق نظری را از تصدیق ضروری حاصل می توان کرد به طریق فکر و نظر و آن عبارت است از ترتیب تصوّرات یا تصدیقات حاصله بر وجهی که مؤدّی شود به حصول تصوّری یا تصدیقی که حاصل نبوده باشد چنانکه تصوّر حیوان را با تصوّر ناطق جمع کنی و گویی حیوان ناطق ، از اینجا تصوّر انسان که حاصل نبوده باشد حاصل می شود. و چنانکه تصدیق به آن که عالم متغیّر است با تصدیق به آن که هرچه متغیّر است حادث است جمع کنی و گویی «العالم متغیّر و کلّ متغیّر حادث» از این جا

ص: ۳

تصدیق به آن که عالم حادث است حاصل می شود.

فصل :

بدان که امتیاز آدمی از سایر حیوانات به آن است که وی مجهولات را از معلومات به نظر و فکر حاصل می تواند کرد به خلاف سایر حیوانات پس بر همه کس لازم است که طریق فکر و نظر و صحت و فساد آن را بشناسد که تا چون خواهد مجهولات تصویری یا تصدیقی را از معلومات تصویری یا تصدیقی بر وجه صواب حاصل کند تواند کرد ، مگر آن کسانی که مؤید باشند من عند الله بنفوس قدسیه که ایشان را در دانستن چیزها احتیاج به نظر و فکر نباشد.

فصل : تصورات

فصل : معرّف و حجّت

بدان که در عرف علمای این فنّ آن تصوّرات مرتّبه که موصل می شوند به تصوّر دیگر آن را معرّف و قول شارح خوانند ، و آن تصدیقات مرتّبه که موصل شوند به تصدیق دیگر آن را حجّت و دلیل خوانند. پس مقصود در این فنّ دانستن معرّف و حجّت بود ، و شکی نیست که معرّف و حجّت فی الحقیقه معانی اند نه الفاظ ، مثلاً معرّف انسان ، معنی حیوان ناطق است نه لفظ آن ، و حجّت و دلیل حدود عالم ، معانی قضایای مذکوره است نه الفاظ آنها ، پس صاحب این فنّ را بالذات احتیاج به الفاظ نیست لیکن چون تفهیم و تفهّم معانی موقوف به الفاظ و عبارات است از این جهت واجب شد بر وی که نظر کند به حال الفاظ به اعتبار دلالت آنها بر معانی.

ص: ۴

فصل: دلالت و انواع آن

بدان که دلالت ، بودن شیء است به حیثیتی که از علم به وی لازم آید علم به شیء دیگر پس آن شیء اول را دالّ گویند و ثانی را مدلول. و وضع ، تخصیص شیء است به شیء دیگر بر وجهی که از علم به شیء اول حاصل شود علم به شیء ثانی. پس علم به وضع ، سببی است از اسباب دلالت. و اقسام دلالت به حکم استقراء سه است :

اول دلالت وضعیه که وضع را در وی مدخل است و این در الفاظ باشد ؛ چون دلالت لفظ زید بر ذات وی ، و در غیر الفاظ نیز باشد ، چون دلالت خطوط و عقود و اشارات و نصب بر معانی که از آنها مفهوم گردد.

دوم دلالت عقلیه که به مقتضای عقل است ، و این نیز در الفاظ می باشد چون دلالت لفظ دیز مسموع از وراء جدار بر وجود لافظ. و در غیر الفاظ باشد چون دلالت مصنوع بر وجود صانع.

سیم دلالت طبعیه که به مقتضای طبع باشد و این نیز در الفاظ یافته شود ؛ چون دلالت اح اح بر درد سینه. و در غیر الفاظ باشد ، چون دلالت حمره بر خجل ، و صفرت بر وجل ، و حرکت نبض بر صحت و فساد بدن.

فصل :

بدان که آنچه از دلالات معتبر است ، دلالت لفظیه وضعیه است ، زیرا که افاده و استفاده معانی در معتاد به این طریق است ، و این دلالت منحصر است در مطابقت و تضمّن و التزام.

مطابقت دلالت لفظ است بر تمام معنی موضوع له خود از این جهت که تمام معنی ، موضوع له اوست ، چون دلالت لفظ انسان بر

ص: ۵

وتضمّن ، دلالت لفظ است بر جزء معنای موضوع له خود از این جهت که جزء معنی ، موضوع له اوست ، چون دلالت لفظ انسان بر معنای حیوان تنها یا ناطق تنها.

والتزام دلالت لفظ است بر معنای خارج لازم موضوع له خود از این جهت که آن خارج لازم معنی ، موضوع له اوست ، چون دلالت لفظ انسان بر معنای قابل علم ، وصنعت کتابت.

فصل :

مخفی نماند که لفظ بر تمام معنای موضوع له خود به مجرد وضع دلالت کند و بر جزء معنای موضوع له خود نیز دلالت کند بواسطه آن که فهم کلّ بی فهم جزء ممکن نیست لکن دلالت لفظ بر خارج لازم معنای موضوع له خود محتاج است به لزوم آن خارج موضوع له را در ذهن به این معنی که آن خارج به حیثیتی باشد که هرگاه موضوع له در ذهن حاصل شود آن خارج نیز حاصل شود و اگر چنین نباشد آن لفظ را بر وی دلالت کلیّ دائمی نباشد.

وپیش اصحاب این فنّ ، دلالت کلیّ دائمی معتبر است واما پیش علمای اصول و بیان ، دلالت فی الجملة کافی است. پس لزوم عقلی نزد ایشان شرط نباشد بلکه لزوم فی الجملة بس است.

فصل :

هرگاه موضوع له لفظ بسیط باشد و او را لازم ذهنی نباشد آن جا دلالت مطابقت باشد بی تضمّن و التزام لکن دلالت تضمّن و التزام

ص: ۶

بی مطابقت صورت نپذیرد زیرا که ایشان تابع وضعند و هر جا که وضع هست دلالت مطابقت نیز هست و اگر موضوع له لفظ بسیط بود و او را لازم ذهنی بود آن جا دلالت مطابقت و التزام بود بی تضمّن و اگر موضوع له لفظ مرکّب باشد و او را لازم ذهنی نباشد آن جا دلالت مطابقت و تضمّن باشد بی التزام.

فصل : حقیقت و مجاز

لفظ را چون در تمام موضوع له خود استعمال کنند آن را حقیقت خوانند و چون در جزء موضوع له یا در خارج موضوع له استعمال کنند آن را مجاز خوانند و در آن جا احتیاج به قرینه باشد.

فصل : لفظ مفرد و مشترک

لفظ را چون یک موضوع له باشد آن را مفرد گویند و اگر زیاده باشد مشترک خوانند. و در هر معنی احتیاج به قرینه باشد چون لفظ عین و اگر دو لفظ از برای یک معنی، موضوع باشد آنرا مترادفان گویند، چون انسان و بشر و اگر هر یکی را موضوع له علی حده باشد آن را متباینان خوانند، چون انسان و فرس.

فصل : لفظ مفرد و مرکّب

لفظ دالّ بر معنی مطابقت بر دو قسم است : مفرد و مرکّب، مرکّب آن باشد که جزء لفظ وی دلالت نماید بر جزء معنی مقصود وی و آن دلالت نیز مقصود باشد چون «رامی الحجاره» و مفرد آن است که چنین نباشد و این چهار قسم است :

اول آنکه لفظ جزء ندارد ، چون همزه استفهام.

دوم آنکه جزء دارد ولکن آن جزء دلالت ندارد اصلا ، چون زید.

سیم آنکه جزء دارد وآن جزء دلالت دارد لکن بر جزء معنی مقصود دلالت ندارد ، چون عبد الله علما.

چهارم آنکه جزء دارد وآن جزء دلالت دارد بر معنی مقصود لکن دلالتش مراد نباشد ، چون حیوان ناطق ، که علم شخص انسانی باشد.

فصل :

لفظ مفرد بر سه قسم است : اسم و کلمه و ادات ، زیرا که اگر معنای لفظ مفرد ناتمام است (یعنی صلاحیت ندارد که محکوم علیه یا محکوم به شود) آن را در این فنّ ادات خوانند و در نحو ، حرف گویند. و اگر معنای وی تمام است پس خالی از این نیست که صلاحیت دارد که محکوم علیه شود یا نه اگر ندارد در این فنّ آن را کلمه گویند و در نحو ، فعل خوانند. و اگر صلاحیت دارد آن را اسم گویند.

فصل :

لفظ مرکب بر دو قسم است : تامّ و غیر تامّ. تامّ آن است که بر وی سکوت صحیح باشد یعنی چون متکلم آن جا سکوت نماید مخاطب را انتظاری نباشد آنچنان انتظاری که با محکوم علیه باشد بی محکوم به و با محکوم به باشد بی محکوم علیه. و مرکب تامّ اگر فی نفسه محتمل صدق و کذب باشد آنرا خبر و قضیه خوانند (و این عمده است در باب تصدیقات) و اگر محتمل صدق و کذب نباشد آن را انشاء خوانند. خواه دلالت کند بالذات بر طلب چون امر و نهی و استفهام و خواه

ص: ۸

دلالت نکند بالذات ، چون تمنی و ترجی و تعجب و نداء و مانند آن و این قسم از معنای انشاء ، در محاورات معتبر است.

و غیر تام آن است که بر وی سکوت صحیح نباشد و این قسم منقسم می شود به ترکیب تقییدی که جزء ثانی در وی قید جزء اول باشد ، خواه به اضافه چون «غلام زید» و خواه به وصف چون «حیوان ناطق» (و این عمده است در باب تصوّرات) و ترکیب غیر تقییدی آن است که در وی جزء دوم قید اول نباشد ، چون فی الدار و خمسه عشر.

فصل :

ادراک معانی الفاظ مفرده و ادراک معانی مرکبات غیر تامه و ادراک معانی مرکبات تامه انشائیّه مجموع تصوّر باشد. و ادراک معانی خبر و قضیّه تصدیق باشد.

این است مباحث الفاظ چنانکه مناسب این مقام است. و چون تصدیق موقوف بود بر دانستن تصوّرات از این جهت بیان احوال تصوّرات را مقدم داشتیم بر تصدیقات.

فصل : جزئی و کلی

هرچه در ذهن متصوّر شود ، اگر نفس تصوّر وی مانع باشد از وقوع شرکت بین کثیرین ، آن را جزئی حقیقی خوانند چون زید. و اگر نفس تصوّر وی مانع نباشد از وقوع شرکت بین کثیرین ، آن را کلی خوانند چون مفهوم انسان. و هریک از این کثیرین را فرد آن کلی خوانند و جزئی اضافی وی نیز خوانند. و جزئی اضافی شاید که جزئی حقیقی باشد چون «زید» قیاس به انسان ، و شاید که کلی باشد فی نفسه و

ص : ۹

لکن جزئی اضافی کلی دیگر باشد ، چون «انسان» قیاس به حیوان.

فصل :

چون کلی را قیاس کنیم با حقیقت افراد ، یا تمام حقیقت افراد خود است یا جزء حقیقت افراد خود یا خارج حقیقت افراد خود ، اگر تمام حقیقت افراد خود باشد آن را نوع حقیقی خوانند ؛ چون انسان که تمام حقیقت زید وعمرو وبکر است که ایشان را از یکدیگر امتیازی نیست إلا به عوارض مشخصه معینه که در ماهیت و حقیقت ایشان مدخل ندارد و چون نوع حقیقی ، تمام ماهیت افراد است پس افراد وی متفق الحقیقه باشند که هرگاه از فرد وی یا از افراد وی بما هو سؤال کنند آن نوع در جواب مقول می شود پس نوع کلی باشد که مقول شود به امور متفق الحقیقه در جواب ما هو ، مثلا- هرگاه گویند ما زید وعمرو وبکر جواب ، انسان باشد.

و آن کلی که جزء حقیقت افراد خود باشد آنرا ذاتی گویند ، و این منحصر است در جنس و فصل ، زیرا که آن جزء حقیقت افراد ، اگر تمام مشترک باشد میان آن حقیقت و حقیقت دیگر ، آن را جنس خوانند و مراد به تمام مشترک آن است که میان آن دو حقیقت ، هیچ جزء مشترک ، خارج از آن نباشد ، چون حیوان که تمام مشترک است میان حقیقت انسان و حقیقت فرس زیرا که انسان و فرس با یکدیگر مشترکند در ذاتیات بسیار ، چون جوهر و قابل ابعاد ثلاثه و نامی و حساس و متحرک بالاراده ، و حیوان عبارت از این مجموع است ، و چون جنس ، تمام مشترک باشد میان امور مختلفه الحقایق پس هرگاه از این مختلفه الحقایق بما هو سؤال کنند ، جنس در جواب مقول شود

ص: ۱۰

مثلا هرگاه از انسان و فرس بما هو سؤال کنند جواب ، حیوان باشد ، زیرا که سؤال در این جا از تمام حقیقت مشترکه است و آن حیوان است و اگر از انسان تنها بما هو سؤال کنند سؤال از تمام حقیقت مختصه او باشد و حیوان در جواب نشاید بلکه جواب ، حیوان ناطق باشد و از این جا معلوم شد که : جنس کلی ای است که مقول می شود بر امور مختلفه الحقایق در جواب ما هو و شاید که یک حقیقت را اجناس متعدده باشد بعضی فوق بعضی چون حیوان که جنس انسان است و فوق او جسم نامی است و فوق جسم نامی جسم مطلق است و فوق جسم مطلق جوهر است و در این هنگام آن جنس که جواب از جمیع مشارکات در آن جنس واقع شود آن را جنس قریب خوانند چون حیوان که هرچه با انسان در حیوانیت مشارکت دارد چون آنها را با انسان در سؤال جمع کنی جواب حیوان باشد و آن جنس که جواب از جمیع مشارکات واقع نشود آنرا جنس بعید خوانند چون جسم نامی که مشترک است میان انسان و نباتات و حیوانات لکن در جواب سؤال از انسان با نباتات جسم نامی مقول می شود و در جواب سؤال از انسان با حیوانات جسم نامی مقول نمی شود و هر جنس که جواب از جمیع مشارکات در وی دو باشد بعید یک مرتبه باشد چون جسم نامی و اگر جواب سه باشد بعید به دو مرتبه باشد چون جسم مطلق و علی هذا القیاس.

و بعد اجناس را جنس عالی خوانند چون جوهر در مثال مذکور و اقرب اجناس را جنس سافل خوانند چون حیوان در این مثال مذکور و آنچه میان جنس عالی و سافل باشد آن را جنس متوسط خوانند چون جسم نامی و جسم مطلق در این مثال مذکور.

این است بیان آن جزء که تمام مشترک است و اگر جزء حقیقت

افراد ، تمام مشترک نباشد آن را فصل خوانند ، زیرا که آن حقیقت را تمیز می کند از غیر ، تمیز جوهری ، خواه آن جزء ، مشترک نباشد اصلا ، چون ناطق که مخصوص است به حقیقت افراد انسان. پس این حقیقت را از همه ماهیات تمیز کند و این را فصل قریب خوانند و خواه مشترک باشد. امّا تمام مشترک نباشد که وی نیز ممیز حقیقت شود از بعضی ماهیات ، چون حسّاس که مشترک است میان انسان و فرس ، و این را فصل بعید خوانند ، وبالجمله فصل : ممیزی است جوهری پس او کلی ای باشد که در جواب ایّ شیء هو فی جوهره مقول شود.

فصل :

بدان که نوع را معنی دیگر هست که آنرا نوع اضافی خوانند و آن ماهیتی است که جنس مقول می شود بر وی و بر ماهیت دیگر در جواب ما هو ، چون انسان که مقول می شود بر وی و بر فرس ، حیوان ، در جواب ما هو و نوع اضافی شاید که نوع حقیقی باشد چنانکه گفتیم و شاید که نباشد چون حیوان که نوع اضافی جسم نامی است و جسم نامی که نوع اضافی جسم مطلق است و جسم مطلق که نوع اضافی جوهر است.

و امّا آن کلی که از حقیقت افراد خود خارج است ، اگر مخصوص به یک حقیقت باشد آن را خاصّه خوانند و او حقیقت را تمیز کند از غیر ، تمیز عرضی پس او کلی ای باشد که مقول شود در جواب ایّ شیء هو فی عرضه ، چون ضاحک ، نسبت به انسان و اگر مشترک باشد میان دو حقیقت یا بیشتر آن را عرض عامّ گویند چنانکه «ماشی» که مشترک است میان انسان و حیوان. پس کلیات ، منحصر شد در پنج قسم : نوع و جنس و فصل و عرض خاصّه و عرض عامّه.

ص: ۱۲

فصل : حدّ و رسم

معرف بر چهار قسم است :

اول حدّ تامّ ، و آن مرکب باشد از جنس قریب و فصل قریب ، چون حیوان ناطق در تعریف انسان.

دوم : حدّ ناقص و آن مرکب باشد از جنس بعید و فصل قریب ، چون جسم نامی ناطق یا جسم ناطق یا جوهر ناطق در تعریف انسان.

سیم : رسم تامّ و آن مرکب باشد از جنس قریب و خاصّه ، چون حیوان ضاحک در تعریف انسان.

چهارم : رسم ناقص و آن مرکب باشد از جنس بعید و خاصّه ، چون جسم نامی ضاحک یا جسم ضاحک یا جوهر ضاحک در تعریف انسان ، و شاید که رسم ناقص مرکب باشد از عرض عامّ و خاصّه ، چون «ماشی ضاحک» در تعریف انسان. و نزد اهل اصول و عربیّه ، معرف را با جمیع اقسام ، حدّ خوانند.

فصل :

استعمال الفاظ مجازیّه و مشترکه در تعریفات جایز نیست إلّا وقتی که قرینه واضحه باشد چون «عین جاریه».

فصل :

بدان که دانستن حقایق اشیاء موجوده در خارج چون انسان و فرس و مانند آن و تمیز کردن میان اجناس و فصول آنها و میان اعراض عامّه و خاصّه آنها در غایت اشکال است و اما دانستن حقایق مفهومات اصطلاحیّه و تمیز کردن میان اجناس و اعراض عامّه و میان فصول و

ص: ۱۳

خواص آنها آسان است ، چون مفهوم کلمه واسم و فعل و حرف و معرب و مبنی و مانند آن.

فصل : تصدیقات

اشاره

چون فارغ شدیم از مباحث تصوّرات پس شروع کردیم در مباحث تصدیقات.

همچنانکه در تحصیل تصوّرات نظریّه محتاج بودیم به دو چیز : یکی بیان موصل به تصوّر که آن معرّف و قول شارح است به اقسام اربعه خود و دیگری ، بیان کلیّات خمس که قول شارح از آن مرکّب است ؛ همچنین در تحصیل تصدیقات نظریّه نیز محتاجیم به دو چیز : یکی بیان موصل به تصدیق که آن حجّت است به اقسام خود و دیگری بیان قضایا که حجّت از آن مرکّب می شود بنابراین ناچار است که مباحث قضایا مقدم باشد بر مباحث حجّت.

پس می گوئیم قضیه ، قولی است که صحیح باشد تصدیق و تکذیب قائل وی. و قضیه به حسب معنی مرکّب است از چهار چیز محکوم علیه و محکوم به و نسبت حکمیّه و حکم به ایجاب یا به سلب و فرق میان نسبت حکمیّه و حکم در صورت شکّ ظاهر شود که آن جا نسبت حکمیّه هست و حکم نیست زیرا که شکّ در وی است و حکم در او نیست.

فصل : قضایای حملیه و شرطیه

قضیه بر سه قسم است : حملیه و شرطیه متّصله و شرطیه منفصله ، زیرا که محکوم علیه و محکوم به در قضیه یا مفرد بود یا در حکم مفرد ، آن قضیه را حملیه خوانند ؛ خواه موجه باشد چون «زید قائم است» و خواه سلبیّه چون «زید قائم نیست» و اگر نه مفرد و نه در حکم مفرد

باشد ، آن را قضیه شرطیه خوانند.

پس اگر حکم به اتصال است ، آن را قضیه شرطیه متصله خوانند خواه موجه باشد چنانکه گویی : «اگر آفتاب برآمده باشد روز موجود باشد». و خواه سالبه چنانکه گویی : «نیست چنین که اگر آفتاب طالع باشد شب موجود باشد». و اگر حکم به انفصال است آن قضیه را شرطیه منفصله خوانند خواه موجه چنانکه گویی این عدد یا زوج است یا فرد و خواه سالبه چنانکه گویی : «نیست چنین که این عدد یا زوج باشد یا مرکب از واحد».

فصل :

اطلاق حملیه و متصله و منفصله بر موجبات ظاهر است و بر سوالب بواسطه مناسبت با موجبات است در اطراف.

فصل :

محکوم علیه را در قضیه حملیه موضوع خوانند و محکوم به را محمول و آن نسبت که میان موضوع و محمول است نسبت حکمیّه خوانند و آن لفظ که دلالت کند بر حکم و بر نسبت حکمیّه معا آن را رابطه خوانند چون لفظ (هو) در «زید هو قائم» و لفظ (است) در «زید قائم است» و حرکت (کسره) در «زید چنین و در زید دبیر».

و بالجمله هر چه دلالت کند بر ربط میان محمول و موضوع ، آن را رابطه گویند و در قضیه شرطیه محکوم علیه را مقدم و محکوم به را تالی خوانند.

فصل :

موضوع در قضیه حملیه اگر جزئی حقیقی باشد آن قضیه را شخصیّه

ص: ۱۵

خوانند ، چون «زید نویسنده است و زید نویسنده نیست» و اگر کلی باشد پس اگر بیان کمیت افراد نکرده باشد آن قضیه را مهمله خوانند ، چون «انسان نویسنده است و انسان نویسنده نیست» و اگر بیان کمیت افراد کرده باشد «آن قضیه را محصوره خوانند ، و این بر چهار قسم بود : موجه کلیه و سالبه کلیه و موجه جزئی و سالبه جزئی».

فصل :

قضایای شخصی در علوم معتبر نیست ، و قضیه مهمله در قوه جزئی است ، پس قضایای معتبره در علوم ، محصورات اربعه است.

فصل :

حرف سلب ، چون در قضیه حملیه ، جزء محمول شود ، آن را قضیه معدوله المحمول خوانند ، و اگر جزء موضوع شود آن را معدوله الموضوع گویند ، و اگر جزء هر دو شود ، معدوله الطرفین خوانند ، و اگر جزء نشود ، آن را محصله خوانند.

فصل : قضایای ضروری و ممکنه

نسبت محمول با موضوع خواه به ایجاب و خواه به سلب شاید که ضروری باشد یعنی «مستحیل الانفکاک» باشد آن را قضیه ضروری خوانند ، چون «کل انسان حیوان بالضروره و لا شیء من الانسان بحجر بالضروره» و شاید که بسلب ضرورت باشد از هر دو طرف آن را ممکنه خاصه گویند ، چون «کل انسان کاتب بالامکان الخاص و لا شیء من الانسان بکاتب بالامکان الخاص». موجه و سالبه را معنی یکی است

ص: ۱۶

در ممکنه خاصه یعنی ثبوت کتابت و سلب کتابت هیچکدام انسان را ضروری نیست ، و یا به سلب ضرورت باشد از یک طرف که آن طرف مخالف حکم است آن را ممکنه عامه گویند ، چون «کَلَّ انسان کاتب بالامکان العام» یعنی سلب کتابت از انسان ضروری نیست ، و لا- شیء من الانسان بکاتب بالامکان العام ، یعنی ثبوت کتابت انسان را ضروری نیست ، و شاید که نسبت محمول به موضوع به دوام باشد یعنی همیشگی ، بی اعتبار ضرورت ، آن را دائمه مطلقه خوانند ، مثل «کَلَّ فلک متحرک دائما و لا- شیء من الفلک بساکن دائما» و شاید که مشروط بشرط باشد ، مثل «کل کاتب متحرک الأصابع بالضروره مادام کاتب» و آن را مشروطه عامه خوانند ، و شاید که نسبت بالفعل باشد یعنی فی الجملة و آن را مطلقه عامه خوانند چون «کَلَّ انسان کاتب بالفعل».

فصل : عکس قضایا

عکس قضیه حملیه آن باشد که موضوع را محمول سازی و محمول را موضوع بر وجهی که ایجاب و سلب و صدق و کذب اصلی ، محفوظ باشد ، پس موجه کلیه به موجه جزئیه منعکس می شود ، مثلا هرگاه «کَلَّ انسان حیوان» صادق باشد «بعض حیوان انسان» نیز صادق باشد ، و همچنین موجه جزئیه به موجه جزئیه منعکس شود ، مثلا چون «بعض حیوان انسان» صادق آید «بعض الانسان حیوان» هم صادق آید زیرا که موضوع و محمول با هم متلاقی شده اند در ذات موضوع ، و شاید که محمول اعم باشد پس در قضیه موجه ، عکس کلی صادق نباشد ، و سالبه کلیه کنفسها منعکس شود چون ضروریه باشد ، مثلا هرگاه «لا شیء من الانسان بحجر» صادق باشد «لا شیء

من الحجر بانسان» صادق شود و سالبه جزئیه عکس ندارد زیرا که «لیس بعض الحيوان بانسان» صادق است و در عکس وی «لیس بعض الانسان بحيوان» صادق نیست.

فصل : نقیض قضایا

نقیض قضیه ، قضیه دیگر باشد که با وی در ایجاب و سلب مخالف باشد به حیثیتی که صدق هر یک لذاته مستلزم کذب دیگری باشد و کذب هر یک لذاته مستلزم صدق دیگری باشد ؛ پس نقیض موجه کلیه سالبه جزئیه باشد و نقیض سالبه کلیه موجه جزئیه باشد.

فصل : قضیه لزومیه و اتّفاقیه

قضیه متّصله ، لزومیه باشد اگر اتّصال یا سلب اتّصال ضروری باشد - چنانکه گذشت - و اتّفاقیه باشد اگر اتّصال و سلب اتّصال ضروری نباشد ، و قضیه منفصله یا حقیقیه باشد اگر انفصال در وجود و عدم باشد چنانکه گویی این عدد یا زوج باشد یا فرد ، یعنی هر دو مجتمع نشود و هر دو مرتفع نشود و یا مانعه الجمع باشد اگر انفصال در وجود باشد چنانکه گویی : «این چیز یا شجر است یا حجر» یعنی هر دو مجتمع نشوند و لکن ارتفاع را شاید ، یعنی آن چیز می تواند که نه شجر باشد و نه حجر. و یا مانعه الخلوّ باشد اگر انفصال در عدم باشد چنانکه گویی «زید در دریا است یا غرق نمی شود» یعنی هر دو مرتفع نشوند و لکن اجتماع را شاید.

فصل :

تناقض (۱) و عکس در شرطیات بر قیاس حملیات معلوم می شود.

فصل : اقسام حجّت

حجّت بر سه قسم است :

یکی قیاس که آن استدلال است از حال کلی بر حال جزئی چنانکه گویی : « کلّ انسان حیوان ، و کلّ حیوان جسم ، فکلّ انسان جسم .

پس استدلال کردی از حال حیوان که کلی است بر حال جزئی که انسان است.

دوم استقراء که آن استدلال است از حال جزئیات بر حال کلی چنانکه گویی : هر یک از انسان و طیور و بهائم فکّ اسفل را می جنبانند در حال مضغ ، پس جمیع حیوانات چنین باشند ، پس استدلال کردی از حال جزئیات که انسان و طیور و بهائم است بر حال حیوان که کلی ایشان است.

سیم تمثیل و آن استدلال است از حال جزئی بر حال جزئی دیگر چنانکه گویی نبیذ حرام است بنابراین که خمر حرام است و هر دو جزئی مسکرنند.

فصل :

استقراء و تمثیل مفید ظنّ باشند و قیاس مفید یقین. پس عمده در آن

ص: ۱۹

۱- در تناقض هشت وحدت شرط دان*** و وحدت شرط اضافه جزء و کلّ وحدت موضوع و محمول و مکان*** قوه فعل است در آخر زمان

باب تحصیل تصدیقات ، قیاس است ، و آن عبارت است از :

قول مؤلف از قضایا که لازم آید از وی لذاته قول دیگر ، چنانکه گویی «عالم متغیر است ، و هر متغیری حادث است ، پس عالم حادث است».

قیاس اقرانی و استثنائی

وقیاس بر دو قسم است :

اول اقرانی که در وی نتیجه یا نقیض نتیجه بالفعل مذکور نباشد چنانکه مذکور شد.

دوم استثنائی که در وی نتیجه یا نقیض نتیجه بالفعل مذکور باشد چنانکه گویی اگر این شخص آدمی باشد حیوان باشد لکن آدمی است پس حیوان است لکن حیوان نیست پس آدمی نیست.

فصل :

قیاس اقرانی یا حملی باشد ، یعنی مرگب از حملیات صرف باشد ، و یا غیر حملی باشد ، و قسم اول ظاهرتر است.

پس بر وی اقتصار کنیم و آن چهار نوع است ، زیرا که نسبت میان موضوع و محمول چون مجهول باشد ، احتیاج باشد به متوسطی که او را با هر دو طرف نسبت بود ، تا بواسطه وی نسبت میان موضوع و محمول معلوم شود ، و آن را حدّ وسط خوانند چنانکه موضوع مطلوب را اصغر خوانند و محمول وی را اکبر خوانند ، و حدّ وسط اگر محمول شود اصغر را و موضوع شود اکبر را آن را شکل اول خوانند ، و اگر عکس این باشد آن را شکل رابع خوانند ، و اگر محمول شود هر دو را شکل ثانی خوانند ، و اگر موضوع شود هر دو را ، شکل ثالث خوانند (۱).

ص: ۲۰

۱- اوسط اگر حمل یافت در بر صغری و باز***حمل به هر دو دوم وضع بهر دو سیم وضع به کبری گرفت شکل نخستین شمار***رابع اشکال را عکس نخستین شمار

شکل اول را شرط آن است که صغرای وی یعنی قضیه مشتمله بر اصغر موجب باشد تا اصغر در اوسط مندرج شود و کبرای وی (یعنی قضیه مشتمله بر اکبر) کلیه باشد تا حکم از اوسط به اصغر متعدی شود به یقین پس صغرای شکل اول موجب جزئی باشد و کبرای وی کلیه و ضروب منتهی وی منحصر در چهار است :

اول موجبتین کلیتین نتیجه موجب کلیه باشد.

دوم موجب جزئی صغری با موجب کلیه کبری ، نتیجه موجب جزئی باشد.

سیم موجب کلیه صغری با سالبه کلیه کبری نتیجه سالبه کلیه باشد.

چهارم موجب جزئی صغری با سالبه کلیه کبری نتیجه سالبه جزئی باشد پس شکل اول ، منتج محصورات اربع است.

و شرط شکل ثانی آن است که مقدمتین وی مختلف باشند به ایجاب و سلب ، یعنی یکی موجب و دیگری سالبه و کبرای وی کلیه باشد و ضروب منتج این شکل ، نیز چهار است :

اول موجب کلیه صغری با سالبه کلیه کبری ، نتیجه سالبه کلیه باشد ، چنانکه گویی : همه «ج» «ب» است و هیچ از «ا» «ب» نیست پس هیچ از «ج» «ا» نیست.

دوم عکس آن ، چنانکه گویی : هیچ از «ج» «ب» نیست و همه «ا» «ب» است پس هیچ از «ج» «ا» نیست.

سیم موجب جزئی صغری با سالبه کلیه کبری نتیجه سالبه جزئی باشد ، چنانکه گویی : بعض «ج» «ب» است و هیچ از «ا» «ب» نیست پس بعض «ج» «ا» نیست.

چهارم سالبه جزئیة صغری با موجه کلیه کبری نتیجه سالبه جزئیة می باشد چنانکه گویی : بعض «ج» «ب» نیست و همه «ا» «ب» است ، پس بعض «ج» «ا» نیست پس نتیجه شکل ثانی نیست الا سالبه اما جزئیة و اما کلیه .

و شرط شکل ثالث آن است که صغرای وی موجه باشد و یکی از مقدمتین وی کلیه و ضروب منتج وی شش است ، سه منتج ایجاب جزئی است و سه منتج سلب جزئی است .

اما آن سه که منتج ایجاب جزئی است :

اول موجبتین کلیتین چنانکه گویی همه «ب» «ج» و همه «ب» «ا» است .

دوم صغری موجه جزئیة و کبری موجه کلیه چنانکه گویی بعض «ب» «ج» است و همه «ب» «ا» است .

سیم صغری موجه کلیه و کبری موجه جزئیة چنانکه گویی همه «ب» «ج» است و بعض «ب» «ا» است نتیجه این هر سه ضرب ، این است که بعض «ج» «ا» است .

و آن سه که منتج سلب جزئی است :

اول موجه کلیه صغری و سالبه کلیه کبری چنانکه گویی همه «ب» «ج» است و هیچ از «ب» «ا» نیست .

دوم موجه جزئیة صغری و سالبه کلیه کبری چنانکه گویی بعض «ب» «ج» است و هیچ از «ب» «ا» نیست .

سیم موجه کلیه صغری و سالبه جزئیة کبری چنانکه گویی همه «ب» «ج» است و بعض «ب» «ا» نیست نتیجه این هر سه ضرب این است که بعض «ج» «ا» نیست ، و شکل رابع چون بعید است از

طبع پس او را بیان نکردیم.

و اما قیاس استثنائی بر دو قسم است : یکی اتّصالی دوّم انفصالی.

اتّصالی آن است که مرکّب باشد از متّصله لزومیّه با وضع مقدّم و آن را نتیجه وضع تالی باشد چنانکه گویی اگر این جسم انسان باشد حیوان باشد لکن او انسان است پس حیوان است و یا مرکّب باشد از متّصله لزومیّه با رفع تالی و آن را نتیجه رفع مقدّم باشد چنانکه در مثال مذکور لکن او حیوان نیست پس او انسان نیست.

و اما انفصالی آن است که مرکّب باشد از منفصله حقیقیّه با وضع احد جزئین ، پس او را نتیجه رفع آن دیگر باشد یا با رفع احد جزئین ، پس او را نتیجه وضع جزء دیگر باشد پس او را چهار نتیجه باشد چنانکه گویی این عدد یا زوج است یا فرد ، لکن فرد است پس زوج نیست ، لکن زوج است پس فرد نیست ، لکن فرد نیست پس زوج است ، لکن زوج نیست پس فرد است.

و یا مرکّب باشد از منفصله مانعه الجمع با وضع احد جزئین او را نتیجه رفع جزء دیگر باشد ، پس او را نتیجه دو است چنانکه گویی این جسم یا شجر است یا حجر ، لکن شجر است پس حجر نیست ، لکن حجر است پس شجر نیست.

و یا مرکّب باشد از منفصله مانعه الخلو با رفع احد جزئین او را نتیجه وضع جزء دیگر باشد پس نتیجه او نیز دو است چنانکه گویی : زید یا در دریا است یا غرق نمی شود و لکن در دریا نیست پس غرق نمی شود لکن غرق شده پس در دریا است. و مثال دیگر نیز چنانکه گویی : این جسم یا لا شجر است یا لا حجر ، لکن شجر است پس لا حجر باشد لکن حجر است پس لا شجر باشد.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

